

اطلاعیه اتحاد سوسیالیستی کارگری
خطاب به فعالین کمپین پشتیبانی از
محکومان بیدادگاه اول مه سقز

درباره رهنمود نادرست و مضر محسن حکیمی

در تاریخ هشتم آذرماه جاری نامه سرگشاده ای از طرف آقای محسن حکیمی منتشر شد که خطاب به کلیه کسانی است که به احکام بیدادگاه رژیم اسلامی برای پنج تن از دستگیر شدگان اول ماه مه سقز اعتراض کرده اند. آقای حکیمی، که خود در همین ماجرا به دو سال زندان محکوم شده است، پس از تشکر از تمام کسانی که با محکومان ابراز همبستگی کرده اند، می‌گوید:

"اما نکته‌ای که من را به نوشتن این نامه واداشته آن است که این حمایت‌ها زمانی می‌تواند جدی‌تر، بسیج‌کننده‌تر و تاثیرگذارتر باشد که با هویت واقعی و شناسنامه دار اشخاص حمایت‌کننده -اعم از حقیقی و حقوقی- صورت گیرد."

این امر البته قابل بحث است که آیا حمایت موثرتر در چنین مواردی همواره و همه جا باید با اعلام "هویت واقعی و شناسنامه دار اشخاص حمایت‌کننده" همراه باشد؛ اما لازم نیست وارد چنین بحثی شویم. چرا که پیش از هر بحثی باید این واقعیت را مد نظر داشت که اعلام نکردن اسم و رسم واقعی، یا به کار بردن نام مستعار، در غالب موارد علت روشنی دارد، و این رسم محدود به ایران نیست. دستکم در دو قرن گذشته، و در هر کشوری که رژیم‌های دیکتاتوری و سرکوبگر حاکمیت داشته اند، بسیاری از فعالین سیاسی‌ای که ناگزیر از مبارزه به شیوه‌های فراقانونی بوده اند از بکار بردن نام مستعار گریزی نداشته اند. محسن حکیمی هم این نکته را می‌داند و در همین نامه سرگشاده می‌نویسد که علت این امر "به احتمال قریب به یقین خطری است که می‌تواند متوجه این نام‌های واقعی شود." اما آقای حکیمی آنچه را اینجا درباره "احتمال قریب به یقین خطر" می‌گوید در توصیه نامه سرگشاده اش دخالت نمی‌دهد، چرا که ظاهراً راه تازه ای برای دور زدن چنین خطری دارد. حکیمی با اشاره به آنچه «سبک کار غیرزمینی» می‌نامد می‌نویسد:

"متأسفانه نوع این حمایت‌ها و همبستگی‌ها، بر اساس سنت "غیرزمینی" معمول چپ، این گونه بوده و هست که از یک سو با شعارهای تند و تیز علیه رژیم و از سوی دیگر با نام و امضاهای فاقد هویت مشخص همچون "جمعی از..." توأم است."

واقعا در این جا منظور از «سنت غیر زمینی چپ» کدام است؟ اینکه از امضاهای فاقد هویت مشخص برای اعلام همبستگی استفاده می‌کند؟ یا اینکه "شعارهای تند و تیز علیه رژیم" می‌دهد؟ اگر هدف، آنچنان که نامه محسن حکیمی آغاز می‌کند، جلب همبستگی موثرتر است، و اگر واقعیت "خطر قریب به یقین" (دستکم برای آنها که داخل ایران هستند) بر آقای حکیمی هم آشکار است، تنها نتیجه منطقی نامه سرگشاده دست بالا این می‌شد که ایشان از خارج کشوری‌ها بخواهد تا از اسم و رسم واقعی شان استفاده کنند. اما، نه. با برجسب «سبک کار غیرزمینی چپ»، آقای حکیمی ناگهان از فعالین داخل و خارج هر دو می‌خواهد تا شعار تند علیه رژیم ندهند:

"آیا بهتر نیست همه -اعم از داخل و خارج- "زمینی‌تر" عمل کنیم، از دادن شعارهای تند و تیز بی‌تأثیر دست برداریم و در عوض با هویت‌های واقعی خود وارد این کارزار شویم و به گونه ای رفتار کنیم که حتی در صورت عملی شدن تهدید فوق (کذا) بتوانیم آشکارا و با صراحت مسئولیت اعلام حمایت خود را بپذیریم؟"

این هم البته راهی است، و راهی که در صحنه سیاست امروز ایران بخوبی شناخته شده است: این راه صرفاً توصیه کار علنی در تقابل با کار مخفی نیست، حتی بسادگی توصیه فعالیت قانونی در تقابل با فعالیت فراقانونی هم نیست، بلکه چنان راه "زمینی" ای است که (برخلاف شیوه های "غیر زمینی" و "زیر زمینی") چنان از "شعارهای تند و تیز و بی تأثیر" دست شسته که پیشاپیش در برابر مؤاخذه عوامل رژیم ("حتی در صورت عملی شدن تهدید فوق") واکنسینه است. اینجا نه فقط شیوه های مبارزه فرا قانونی در مواجهه با یک رژیم مستبد به بهانه سبک کار تخطئه می شوند، بلکه نفس اعتراض به رژیم نالازم شمرده می شود. محسن حکیمی نه فقط هرگونه فعالیت سیاسی فراقانونی را نفی می کند، بلکه با یک چرخش قلم و یک برچسب «غیر زمینی» به هزاران نفری که در کارخانه ها و کارگاه ها و محله های شهرهای مختلف ایران در همبستگی با محکومان اول مه سقز اعلامیه داده اند اندرز می دهد که بهتر بود حرف تندى خطاب به رژیم اسلامی در اعلامیه ها شان نمی بود. چنین دیدگاهی در صحنه سیاست امروز ایران بخوبی شناخته شده است، اما اگر اینجا دیدگاه های سیاسی محسن حکیمی مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی گیرد علت این است که ایشان، برخلاف کسانی که با صراحت از چنین شیوه مبارزه سیاسی دفاع می کنند، توصیه اتخاذ چنین راهی را در رابطه با دفاع موثرتر از محکومان دادگاه اول مه سقز عرضه می کند:

"به گمان من، این رویکرد علنی و زمینی حمایت از دستگیر شدگان را بمراتب وسیع تر و توده گیر می کند و پشتیبانان را به هدف خود، که همانا لغو احکام ناعادلانه زندان و تبعید برای پنج تن از دستگیر شدگان اول ماه مه است، بسیار نزدیک تر می کند."

در مقابل، ما لازم می دانیم تأکید کنیم که توصیه آقای حکیمی هم از نظر سیاسی برای جنبش کارگری مضر است و هم از زاویه تقویت حمایت از محکومان اول مه سقز نادرست است:

۱- در سطح سیاسی. محکومان دادگاه سقز درگیر یک دعوی شخصی و خصوصی نبودند و به این اعتبار نیز محاکمه نشدند. گفتن ندارد که دستگیرشدگان اساساً به اتهام برگزاری مراسم اول مه دستگیر شدند و اکنون پنج تن از آنها به همین جرم محکوم شده اند. مسأله تعطیل اول مه و آزادی مراسم مستقل کارگری موضوع کشمکش کل طبقه کارگر ایران و دولت بود و هست. نوشته تحقیقی محمود صالحی درباره محاسبه هزینه یک خانوار پنج نفره کارگری نیز که از مدارک محکومیت او عنوان شده همین خصلت را دارد. و این واقعیت ساده که تعدادی (اما نه همه) دستگیر شدگان و محکوم شدگان اول مه از فعالین کارگری سرشناس و مورد اعتماد همکاران خود هستند نیز این واقعیت را مؤکد می کند که آنچه در دادگاه اول مه سقز به محاکمه کشیده شده امر کل طبقه کارگر ایران است. در یک سال و نیم اخیر نیز فعالین جنبش کارگری ایران با کمپین همبستگی با دستگیرشدگان اول مه، دستگیر شدگان و محکومان را بعنوان بخشی از رهبران و فعالین جنبش خود تلقی کرده اند و به همین عنوان به جامعه ایران و جامعه جهانی شناسانده اند.

با توجه به همه این واقعیت ها، دفاع از محکوم شدگان دادگاه اول مه نمی تواند امری صرفاً مربوط به آزادی یا حبس پنج فرد مشخص تلقی شود، بلکه برای کل طبقه کارگر ایران در عین حال به یک عرصه مستقیم و مقدم مبارزه، چه برای خواسته های در مورد روز کارگر و چه برای دفاع از حرمت و آزادی عمل رهبران، بدل شده است. فعالین جنبش کارگری ایران، حال با هر دیدگاه و هر عقیده ای که دارند، تماماً حق دارند که دفاع از رهبران و فعالین خود را با اهداف و شیوه ای که برای کل طبقه کارگر مفید می دانند پیش ببرند. جناح چپ جنبش کارگری بنا به دیدگاه عمومی اش یک مانع اصلی و بلافصل بر سر پیشروی کارگران ایران را رژیم حاکم می داند. این واقعیت که در جنبش کارگری ایران جناح چپ نفوذ و تحرک بیشتری دارد به این معناست که فعالین چپ جنبش کارگری دفاع از محکوم شدگان سقز را موجبی برای آگاهگری و تشویق توده کارگران به اتحاد و ایستادگی در برابر زورگویی های رژیم و عواملش قرار دهند. نمی توان و نباید این امر را به عنوان استفاده ابزاری فعالین چپ جنبش کارگری از محکوم شدگان سقز تعبیر کرد. زندگی و سیر رویدادها محکوم شدگان را در چنین موقعیتی قرار داده است. جنبش کارگری، و دیدگاه ها و گرایشات مختلف موجود در آن، بطور طبیعی از زاویه تحلیل عمومی و پایه ای تر خود نسبت به موانع و شرایط پیشروی جنبش کارگری در مبارزه علیه احکام بیدادگاه سقز شرکت می کنند. روشن است که آقای حکیمی، بمنزله یکی از قربانیان مستقیم این بیدادگاه، مجاز است هر شیوه ای را که خود می پسندد برای دفاع از خویش بکار گیرد، اما نباید از دیگران انتظار داشته باشد که چون از او (نیز) دفاع می کنند، باید تنها به شیوه ای که ایشان درست می دانند حمایت کنند. اگر آقای حکیمی فعالیت برخی از این حمایت کنندگان را نمی پسندد مختار است از آن تبری جوید. اما مجاز نیست از دیگران بخواهد وقتی از او دفاع می کنند از عقاید و اهداف خود دست بشویند. از نظر ما، حتی اگر آقای حکیمی درست تشخیص داده باشد که یک حرکت حمایتی که از شعارهای ضد رژیمی اجتناب می کند می تواند آزادی محکوم شدگان را تسهیل کند، وقتی دادگاه اول مه صرفاً امر دستگیرشدگان نمانده و به مسأله کل طبقه کارگر ایران بدل شده، در معامله سکوت سیاسی کارگران با آزادی این پنج تن تنها رژیم برنده خواهد بود.

۲- حمایت موثر از محکومان. اگر بنا بر جلب وسیع‌ترین حمایت ممکن از محکومان دادگاه اول مه باشد، باید برای هر آدمی که اطلاع اولیه‌ای از اوضاع ایران و جهان دارد روشن باشد که غیرسیاسی کردن کمپین همبستگی دامنه آن را بشدت محدود می‌کند. هر کارگر آگاهی در ایران می‌داند که برداشتن هرگام کوچکی در راه ایجاد تشکل و گرفتن کوچکترین امتیاز از کارفرما در گرو عقب نشاندن ارگانها و ایادی رژیم حاکم است، و حرکتی که چنین چشم اندازی نگشاید قادر به جذب کارگران پیشرو و آگاه نیست. هر انسان شریفی در ایران که خبر احکام بیدادگاه سقز را بشنود بیشک فحشی نثار رژیم می‌کند و اگر همتی برای اقدام عملی بخرج دهد با انگیزه اعتراض به جمهوری اسلامی است. در سطح جهانی نیز، سوال ساده این است که امثال هارولد پینتر (برنده نوبل ادبی امسال، که مشهور به فعالیت همبستگی در سطح جهانی است) جز بلند کردن صدای اعتراض خود به حکومت ایران واقعا چه انگیزه‌ای برای پیوستن به همبستگی با محکومان دادگاه سقز می‌توانند داشته باشند؟ غیر سیاسی کردن اعتراض به دادگاه سقز یعنی دایره همبستگی با محکومان را به فامیل و آشنایان محدود کردن.

در سطح عملی مسأله حتی روشن تر از این است. مگر محاکمات "ملی-مذهبی ها" را ندیده‌ایم؟ از عزت الله سبحانی نرم‌تر چگونه می‌توان نسبت به "نظام" موضع انتقادی داشت؟! سرنوشت "خودی‌ها" گاهی بدتر از این اپوزیسیون قانونی بوده است: کرباسچی، عبدالله نوری، عبدی، و ده‌ها و صدها تن از ایادی و عوامل خود این رژیم به حبس‌های دراز مدت محکوم شدند و سالها در زندان ماندند و مانده اند، بی آن که حامیان وسیع آنها، که مطبوعات را هم در اختیار داشتند، چیزی بالاتر از گل به رژیم گفته باشند. این رژیمی نیست که حکم دادگاه‌های آن به نسبت مواضع نرم حمایت کنندگان از متهمین تخفیف یابد. حتی در کوچکترین مورد، تنها با فشار مبارزه جمعی می‌توان این رژیم را ذره‌ای عقب نشانند. عقب نشینی رژیم از احکام دادگاه اول مه تنها وقتی ممکن می‌شود که رژیم در عملی ببیند "هزینه" اجرای احکام بیدادگاه سقز بسیار بیشتر از فایده این چنین چشم زهر گرفتن از جنبش کارگری است. این واقعیت که دادگاه‌های رژیم صدور احکام دستگیرشدگان سقز را نزدیک یک سال و نیم به تعویق انداختند خود محصول چنین مبارزه ای بود.

وسعت دادن به دامنه اعتراض به رژیم، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، تنها ابزاری است که جنبش کارگری ایران در اختیار دارد. تشدید فشار سیاسی به رژیم جمهوری اسلامی یگانه تاکتیک درست برای توفیق عملی کمپین همبستگی با محکومان دادگاه اول مه است. ما از همه فعالین کمپین همبستگی با دستگیرشدگان و محکومان دادگاه اول مه سقز در خارج و داخل ایران می‌خواهیم که به فعالیت خود برای بسیج وسیع‌ترین نیرو در اعتراض به سرکوبگری رژیم اسلامی سرمایه علیه کارگران ایران بیفزایند. ما به سهم خود چنین کرده ایم و چنین خواهیم کرد.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری
۳ دسامبر ۲۰۰۵ (۱۲ آذر ۱۳۸۴)